

روابط کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس و ایران از منظر منطقه‌گرایی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۳/۲۰	حسین هرسیج ^۱
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۳/۰۶/۱۵	حوا ابراهیمی پور ^۲
صفحات مقاله: ۳۸ - ۹	سید مرتضی نوعی باغبان ^۳

چکیده:

کشمکش‌ها و منازعات دیرینه‌ی ساختاری در خلیج فارس از سال ۱۳۸۳ به بعد، شکل آشکارتری به خود گرفته و منجر به شکل‌گیری علائق و منافع واگرایانه میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس شده است. از سوی دیگر، جنگ بر علیه تروریسم به رهبری آمریکا، ابتکاراتی از قبیل طرح خارومیانه‌ی بزرگ را تقویت نموده و همزمان با افزایش انتقاد از سوی افکار عمومی نسبت به سیاست‌های خارجی رژیم‌های عربی، فشارهای داخلی و خارجی بر روی کشورهای عرب منطقه برای انجام اصلاحات را تشدید نموده است. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی بر روی دلایلی که ایران از سوی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی) به‌عنوان تهدیدی فزاینده دانسته می‌شود، اشاره خواهد شد. علاوه بر این به این مسأله پرداخته خواهد شد که تا چه حد منطقه‌گرایی در خلیج فارس کاربرد و عملی است.

* * * * *

واژگان کلیدی

جمهوری اسلامی ایران، شورای همکاری خلیج فارس، منطقه‌گرایی، آمریکا.

-
- ۱ - دانشیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.
 - ۲ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.
 - ۳ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

مقدمه

طرح مسأله

پس از حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق در سال ۱۳۸۲، موازنه‌ی سنتی قدرت میان ایران و عراق و عربستان سعودی در منطقه‌ی خلیج فارس از میان رفت و همین امر منجر به شکل‌گیری خلأ قدرت در منطقه شد. خلأ قدرتی که منجر به شکل‌گیری موازنه‌ی قدرت جدیدی در منطقه شد. بدین ترتیب، موازنه‌ی قدرت مثلث‌گونه‌ی جدیدی در منطقه شامل ایالات متحده، ایران و عربستان ایجاد شد و مختصات آن به‌گونه‌ای است که ایران را قادر به گسترش حوزه‌ی نفوذ خود در منطقه کرده است؛ امری که آسیب‌پذیری شورای همکاری خلیج فارس را در پی داشته است. با آشکار شدن هر چه بیش‌تر کشمکش‌ها و منازعات دیرینه‌ی ساختاری در خلیج فارس، شکل‌گیری علائق و منافع واگرایانه میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس تشدید شده است. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به تبیین دلایلی که ایران از سوی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (بحرین، کویت، عمان، قطر و عربستان سعودی و امارات متحده عربی) به‌عنوان تهدیدی فزاینده نگریسته می‌شود، خواهیم پرداخت. افزون بر این، به این مسأله نیز پرداخته خواهد شد که تا چه حد منطقه‌گرایی در خلیج فارس قابل عملیاتی‌شدن است.

تحقق منطقه‌گرایی در خلیج فارس با در نظر گرفتن عواملی از قبیل هویت کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس، تعریف آنها از چالش‌های امنیتی و میزان وابستگی آنان به حمایت قدرت‌های فرامنطقه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، سه نکته در این پژوهش مورد تأکید قرار گرفته است: اول این‌که غیرممکن است بتوان امکان هرگونه ثبات و صلح در منطقه‌ی خلیج فارس را بدون در نظر گرفتن هویت ایرانی و هویت کشورهای این منطقه که بر اساس اتحاد میان آنها شکل می‌گیرد، تضمین نمود. نکته‌ی دوم توجه به این مسأله است که ایران هرگونه همکاری با آمریکا در منطقه را رد می‌کند و قویاً از طریق پیگیری سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه‌ی خود در منطقه خواستار تغییر وضع موجود در جهت پیش‌برد اهداف منطقه‌ای خود است؛ امری که وابستگی بیش‌تر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به آمریکا را

در پی دارد. نکته‌ی سوم این‌که از آنجایی که ارتقای امنیت انسان‌ها، افزایش روابط میان مردم در سطوح غیرسیاسی و توجه به خواست‌ها و انتظارات ملی روز به روز اهمیت بیش‌تری می‌یابند، بر همین اساس، چالش‌های امنیتی منطقه در آینده‌ای نه چندان دور بر اساس رقابت‌های جدی میان دولت‌های منطقه برای تحقق این خواست‌ها بازتعریف خواهند شد. از این‌رو، زنگ‌های خطر برای حاکمان عرب منطقه در ارتباط با تأثیرگذاری ایران بر روی جمعیت شیعیان منطقه که منجر به افزایش نفوذ ایران در سطح روابط میان عامه‌ی مردم می‌گردد، به صدا در آمده است؛ امری که امکان تحقق این پیش‌بینی را که هلال شیعی در منطقه‌ی خاورمیانه در حال شکل‌گیری است، ممکن می‌سازد.

چارچوب نظری

منطقه‌گرایی: نظریه‌های مختلف منطقه‌گرایی از آغاز فرآیند همگرایی اروپا، به‌عنوان اولین و موفق‌ترین نمونه منطقه‌گرایی، تغییر و تحول یافته‌اند. این تحول به دو صورت دگرذیسی و دگرگونی در نظریه‌های موجود و ارائه‌ی نظریه‌های جدید منطقه‌گرایی تجلی و تبلور یافته است. به‌طوری‌که از یک سو، اصول، مفروضه‌ها و گزاره‌های نظریه‌های منطقه‌گرایی موجود مورد بازبینی، اصلاح و بازسازی قرار گرفته است و از سوی دیگر، نظریه‌های منطق‌گرایی نوینی پردازش شده‌اند که بر مبانی فرانظری متفاوتی استوار هستند. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۲) منطقه‌گرایی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای ورود مدبرانه‌ی مردم منطقه به فضای جهانی شدن است. (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۳).

منطقه‌گرایی که به‌عنوان تجلی و نمود همکاری بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شده بود، به‌تدریج این فرآیند در دیگر حوزه‌های جغرافیایی گسترش یافت. پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی فرصت‌ها و امکانات جدیدی را برای تثبیت، تقویت و توسعه‌ی منطقه‌گرایی نوین فراهم ساخت. منطق منطقه‌گرایی بر همگرایی و رسیدن به یک مکانیسم همکاری جویانه است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۲) منطقه‌گرایی روندی اجتماعی-سیاسی است که از پایین به بالا جریان می‌یابد. از این‌رو، همان‌طور که نظریه‌های سازه‌نگاری و پست مدرنیسم اظهار می‌کنند، بازیگران و کارگزاران

فروملی و فردی، نقش تعیین‌کننده‌ای در فرآیند منطقه‌ای شدن و منطقه‌گرایی ایفا می‌کنند، زیرا منطقه‌گرایی متضمن و مستلزم احساس نوعی منطقه‌بودگی است که در اثر ارتباطها و مبادله‌ها بین افراد مختلف در سطح منطقه به وجود می‌آید. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۶) مناطق، پدیده‌های هویتی و شناختی هستند که توده‌ی مردم به‌طور عام یا نخبگان به‌طور خاص در آنها احساس با هم بودن، تعلق داشتن به یکدیگر و سهمیم بودن در ارزش‌ها و منافع مشترک دارند. منطقه‌گرایی بر حسب هویت منطقه‌ای مشترک و نوعی ما بودگی منطقه‌ای تعریف می‌شود که جغرافیا، سرزمین و عناصر مادی نقش اندکی در آن ایفا می‌کنند، به شکلی که همگرایی ایستاری در کانون منطقه‌گرایی قرار دارد که بر مبنای هویت، ایستارها، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک شکل می‌گیرد. از این‌رو، آنچه که کشورها و ملت‌ها را گردهم می‌آورد، اشتراک‌های فرهنگی، اجتماعی، ارزشی و تاریخی است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۵) در ادامه به برخی مفاهیم مرتبط با بحث منطقه‌گرایی اشاره خواهد شد:

مجموعه‌ی منطقه‌ای: علاوه بر ویژگی‌های منحصر به فرد جغرافیایی در یک مجموعه‌ی منطقه‌ای، این کشورها هستند که به مدیریت روابط بین‌الملل می‌پردازند. به عبارت دیگر، آنها در نظامی عمل می‌کنند که ایده‌ی حاکمیت و مفاهیم وستفالیایی هرج و مرج و موازته‌ی قوا دارای نقش کلیدی هستند. روابط بین بازیگران در یک مجموعه‌ی منطقه‌ای بسیار پیچیده و بیش‌تر متأثر از خصومت است تا همکاری و دوستی. فضای منطقه‌ای خلیج فارس، هم اکنون عمدتاً در شرایط یک مجموعه‌ی منطقه‌ای قرار دارد.

جامعه‌ی منطقه‌ای: در این سطح روند تعامل و همکاری بین بازیگران شکل می‌گیرد. این تعاملات می‌تواند جنبه‌ی رسمی داشته باشد، مانند زمانی که گروهی از کشورها بر عضویت مشترک در یک سازمان منطقه‌ای توافق می‌نمایند، یا این‌که تعامل شکل غیررسمی بگیرد، مانند زمانی که وابستگی متقابل راجع به موضوعات مختلف توسط بازیگرانی که دارای ارزش‌ها و قواعد مشترکی هستند، به‌طور غیرنهادینه و خود به خود شکل گیرد. اغلب مناطق دنیا در حال حاضر، در همین سطح قرار دارند که به‌عنوان نمونه می‌توان به آسیای جنوب شرقی یا آمریکای لاتین اشاره کرد.

اجتماع منطقه‌ای: همان‌طور که سطح همگرایی منطقه‌ای ارتقا پیدا می‌کند، امور فرامرزی واقعی‌تر شده و قابل پیش‌بینی می‌شود. در این حالت بوروکرات‌های فرادولتی یا صاحب نفوذ شده یا مسئول سیاست خارجی و داخلی می‌شوند. یک جامعه‌ی منطقه‌ای در دو حوزه‌ی روابطی شکل می‌گیرد. مؤلفه‌ی اول، برخاسته از این موضوع است که سازوکارهای منطقه‌ای سازمان پیدا کرده و بتواند از سطح محلی تا سطح بین‌المللی وجود داشته باشند. مؤلفه‌ی دوم، بر این فرضیه قرار می‌گیرد که مردم در منطقه‌ی خود به‌وسیله‌ی اصول هویتی مشترک به سمت یکپارچگی حرکت می‌کنند. اتحادیه‌ی اروپا تنها مثال عمده در این زمینه محسوب می‌شود. (سیمبر، ۱۳۸۵: ۵-۳)

در بررسی چارچوب‌های امنیتی مناسب برای خلیج فارس، همگرایی نسبی کشورهای کرانه‌ای و مشارکت جدی و همه‌جانبه‌ی آنها در معادلات تازه‌ی امنیتی منطقه، بزرگ‌ترین ضرورت شمرده می‌شود که نیازمند توجه ویژه‌ای است. (هرسیج و تويسرکاني، ۱۳۸۶: ۱۱) از این‌رو، می‌توان گفت که فضای منطقه‌ای خلیج فارس هم اکنون عمدتاً در شرایط یک مجموعه‌ی منطقه‌ای قرار دارد که تأمین‌کننده‌ی شرایط مجموعه برای همکاری، و نیز صلح می‌باشد. در این شرایط، صلح منفی صرفاً به معنای عدم خشونت حاکم است که وجود چالش‌های گوناگون آن را نیز ضربه‌پذیر می‌کند. همان‌طور که اشاره شد، برای نیل به ثبات بیش‌تر منطقه نیازمند سوق داده شدن به سمت شرایط لازم برای تحقق جامعه‌ی منطقه‌ای است که در آن با افزایش بازیگران منطقه‌ای، نقش فزاینده‌ی جامعه‌ی مدنی و بازیگری عوامل اقتصادی امکان تحصیل صلح مثبت را فراهم می‌آورد. (سیمبر، ۱۳۸۵: ۱۱)

پیشینه‌ی روابط اعراب و ایران در خلیج فارس

منطقه‌ای که از زمان‌های گذشته از نظرگاه کشورهای مختلف والاترین جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک را داشته و هم‌چنان دارد، منطقه‌ی خلیج فارس است. تراکم کشورهای نفت‌خیز با اوضاع متشنج و ضعف داخلی، متکی بودن به قدرت‌های خارجی، مجاورت ژئوپلیتیکی با پاکستان و افغانستان و نیز تمایز عمده در بافت و ساختار سیاسی-اقتصادی خلیج فارس از ویژگی‌های متمایز این منطقه در مقایسه با سایر مناطق حوزه‌ی خاورمیانه است. منطقه‌ی خلیج

فارس با پشت سر گذاردن یکصد سال از اهمیت یافتن تاریخی به علت کشف و صدور نفت، وجود ذخائر گسترده‌ی انرژی و هم‌چنین تحولات در نظام‌های سیاسی، اقتصادی و بالتبع امنیتی در منطقه، در کانون توجه بسیاری از قدرت‌ها بوده است. با توجه به دگرگونی‌های عمیق و جاری در سطح بین‌الملل، جنگ‌ها و درگیری‌های دو دهه‌ی اخیر، انقلاب ایران و مخالفت با روند صلح اعراب و اسرائیل می‌توان ادعا کرد که در قرن ۲۱، کم‌کم خلیج فارس به‌صورت مهم‌ترین کانون توجه نگرش‌ها و محاسبات راهبردی درآمده است و به تعبیر کلاسیک ژئوپلیتیک به «هارتلند یا قلب زمین» تبدیل شده است. (دولتیار، ۱۳۸۲: ۹۸-۱۰۳)

با توجه به تغییر و تحولاتی که در دهه‌ی ۱۳۴۰ در منطقه‌ی خلیج فارس رخ داد، شاهد بودیم وقتی بریتانیا نیروهای خود را از منطقه خارج کرد، آمریکا از احتمال بروز خلأ قدرت در منطقه‌ی راهبردی و اقتصادی خاورمیانه آگاه شد. آمریکا بی‌درنگ به جستجوی شرکای منطقه‌ای مناسبی برای همکاری در رفع این خلأ قدرت پرداخت. بر همین اساس، ایران و عربستان سعودی که در طی دهه‌ی ۱۳۵۰ ه. ش. در نقش کشورهای محافظه‌کار و حامی غرب در منطقه ظاهر می‌شدند، عهده‌دار رهبری این همکاری منطقه‌ای بر اساس «دکترین نیکسون» شدند و عراق را از انجام هرگونه جاه‌طلبی در سطح منطقه‌ی خلیج فارس باز داشتند. دکترین دو ستونی برای تأمین منافع ملی آمریکا در منطقه توسط نیکسون مطرح شد. بر اساس این دکترین، ایران نقش «ستون نظامی» و عربستان نقش «ستون مالی» را بازی می‌کرد. (نیکسون، ۱۳۷۱: ۲۶۴) با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و نیز فزون‌طلبی‌های صدام دگرگونی تازه‌ای در این سیاست پدید آمد. در نتیجه‌ی سیر تحول در ایران و بالطبع کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، تغییر نگرش سریع و غیرمترقبه‌ی غرب به کشورهای حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های عرب با منافع عظیم نفت و گاز آن بود. بر اساس این راهبرد این رژیم‌ها را باید از خطر سقوط نجات داد و انعکاس وسیع اثرات انقلاب ایران را در آنها خنثی و نیز خلأ نظامی ناشی از خروج ایران از پیمان امنیتی منطقه در دکترین نیکسون را به نحوی حل کرد.

هرچند این روند که در راستای منافع آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس بود، به‌واسطه‌ی انقلاب اسلامی ایران از میان رفت، اما از این تاریخ به بعد روابط پر نوسانی میان ایران، عربستان سعودی و عراق در خلال جنگ سرد و دهه‌ی ۱۳۷۰ه. ش. به این سو به‌وجود آمد. برای مثال، عربستان همواره از اهداف اسلام‌گرایانه‌ی ایران که تحت‌الشعاع سیاست خارجی ایران مبنی بر صدور آرمان‌های انقلاب بود، هراس داشت و به این علت بود که عربستان سعودی از عراق در طی جنگ تحمیلی با ایران پشتیبانی کرد، چرا که جنگ، ایران انقلابی را تضعیف می‌کرد و موجب می‌شد تا ایران به تهدیدی بر علیه پادشاهی سعودی در منطقه‌ی خلیج فارس تبدیل نشود. از طرف دیگر، ایران و عربستان سعودی روابط دیپلماتیک خود را در جریان بحران کویت ترمیم نمودند؛ چرا که هر دو کشور در این مقطع با دشمن مشترکی به نام عراق روبرو بودند.

با این حال، وجود مشکلات ساختاری، از قبیل عدم یکپارچگی و نیز ضعف ساختاری برخی کشورهای منطقه و وابستگی آنها به کشورهای قدرتمند خارج از منطقه، ضعیف بودن کشورها در تأثیرگذاری بر سیاست‌های بین‌المللی، فعال نبودن مشارکت دولت‌ها در تأمین امنیت منطقه، وجود اختلاف‌های شدید مذهبی (شیعه-سنی)، بی‌اعتمادی کشورهای منطقه نسبت به سیاست‌های دولت‌های دیگر، دخالت عوامل بیگانه در طول سالیان گذشته باعث شد تا کشورهای منطقه هیچ‌گاه نتوانند با موفقیت و اعتماد به نفس در صدد پیش‌برد وضعیت امنیتی و نیز منافع و اهداف خود با اتکا به نیرو و توان ملی بدون دخالت بیگانگان به مقاصد خود نائل شوند. وجود جو بی‌اعتمادی میان کشورها و عدم تمایل به پیمان‌های منطقه‌ای، زمینه‌ی همکاری دوجانبه و چندجانبه‌ی میان دولت‌ها و واحدهای اقتصادی منطقه را از میان برده است. به همین دلیل، برخی از کشورهای منطقه برای دستیابی به اهداف، منافع و نیز تأمین امنیت خود به قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای متوسل شدند. نتیجه‌ی این سیاست، تنش در روابط دولت‌های منطقه با یکدیگر، افزایش جو بی‌اعتمادی و دخالت فراگیر عوامل بیگانه گردید. (فرج‌اللهی، ۱۳۸۹: ۴)

با توجه به حساسیت جهانی و اهمیت روزافزون منطقه‌ی خاورمیانه و تنگه‌ی راهبردی هرمز در معادلات امنیت جهانی، خلیج فارس در جایگاه هارتلند قرن ۲۱ قرار گرفته است، به طوری که محل تلاقی منافع بازیگران بزرگ جهانی محسوب می‌شود که برآیند این منافع، چشم‌انداز آینده امنیت و همکاری را در این حوزه شکل خواهد داد. (امام جمعه‌زاده و همکاران، ۱۳۸۷: ۲) خلیج فارس به‌عنوان یکی از زیر سیستم‌های منطقه‌ی آسیای جنوب غربی و به دلیل اهمیت و نقش آن در تأمین انرژی جهانی، بیش از مناطق دیگر می‌بایست به جرگه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای و رسیدن به یک نظام امنیتی مشترک دست پیدا می‌نمود، اما وجود عوامل مختلف به‌خصوص سه عامل حضور قدرت‌های بزرگ (به‌ویژه آمریکا در ترتیبات امنیتی آن)، وجود اختلافات مرزی و سرزمینی میان کشورهای ساحلی و نبود یک مکانیسم تعریف‌شده برای رسیدن به یک نظام مبتنی بر همگرایی، امنیت منطقه‌ی خلیج فارس بیش از واقعیت در ذهن شکل می‌گیرد و یا از بین می‌رود. در واقع، امنیت در منطقه‌ی خلیج فارس هم مادی است و هم اجتماعی و بر فهم دولت‌ها از منافع‌شان تأثیر می‌گذارد. رفتار دولت‌ها در خلیج فارس اساساً تحت تأثیر فهم و شناخت آنها از وضع موجود و وضع مطلوب دنیای اطراف آنهاست. در واقع، برداشت‌های بازیگران از رفتار طرف مقابل، بیش از خود رفتار اهمیت دارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۵۴)

بنابراین، هرچه ادراک و تشخیص بازیگران به سمت بی‌اعتمادی و خودیاری باشد، به همان نسبت ساختار امنیت منطقه شکل ناامن‌تری به خود می‌گیرد و چرخه‌ی ناامنی در رفتار دولت‌ها تکراری می‌شود، اما اگر بازیگران منطقه‌ای دارای ادراکات و برداشت‌های همگون‌تر و متجانس‌تری باشند، به همان نسبت اعتماد و شکل‌گیری الگوی امنیتی مطلوب در میان آنها فزونی می‌یابد. بر این اساس، همواره مبانی ادراکی و شناختی بازیگران منطقه از امنیت، متغیر و سیال می‌شود و هرگونه اقدام، به‌ویژه اقدام نظامی - امنیتی کشورهای منطقه حتی اگر ماهیت دفاعی و غیرتهدیدآمیز داشته باشد، تهدیدآمیز قلمداد شده و منجر به واکنش سایرین می‌گردد. (عیوضی، ۱۳۸۹: ۵-۷)

موانع شکل‌گیری منطقه‌گرایی در خلیج فارس

ایران به‌عنوان یکی از کشورهای مهم و راهبردی در حوزه‌ی خلیج فارس و دریای خزر و با بهره‌مندی از منابع و توان لازم برای تسلط بر این منطقه همواره مورد توجه دولت‌های قدرتمند جهان بوده است. ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین و یکی از ثروتمندترین کشورهای منطقه، همواره در تعاملات منطقه‌ای تلاش مجدانه‌ای را برای بیرون نگاه داشتن ایالات متحده از هرگونه توافقات امنیتی در سطح منطقه‌ی خلیج فارس انجام داده است. (Furtig, 2007: 629) سیاست ایران تأکید بر مسئولیت کشورهای خلیج فارس برای حفظ امنیت و ثبات بدون وابستگی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. یکی از موانع بهبود محیط امنیتی خلیج فارس تنش موجود در روابط ایران و آمریکا است که بر روابط ایران با همسایگانش نیز سایه افکنده است. (لطفیان، ۱۳۸۶: ۵۹-۳۶) انگلستان پس از خروج از این منطقه در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ چنان با زنجیره‌های اقتصادی و سیاسی (نفوذ در خانواده‌های سلطنتی) این کشورها را به خود و به غرب وابسته کرده است که حاضر به هیچ نوع همکاری با ایران نیستند. به همین جهت، ایران برای جلوگیری از فرار سرمایه‌ها به این مناطق، دست به ایجاد معادل‌هایی در خاک خود زده است، از جمله‌ی آنها می‌توان به تقویت هرچه بیشتر نیروی دریایی ایران دانست که می‌تواند آنها را از همکاری بیشتر نظامی با غرب باز دارد، زیرا آنها احساس خواهند کرد که هرگونه امتیازی که به غرب بدهند، باعث تقویت بیشتر نیروی دریایی ایران خواهد شد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۴۸-۱۴۷) با این حال، باید به این نکته اشاره داشت که حوزه‌ی خلیج فارس از رژیم‌هایی تشکیل شده است که به دلایلی حاضر به همکاری با ایران نیستند:

اول این‌که واشنگتن همواره این پیام را به کشورهای عرب منطقه انتقال می‌دهد که در غیاب صدام، ایران بزرگ‌ترین تهدید شیخ نشین‌هاست.

دوم این‌که ریاض هنوز هم به تهران با دیده‌ی تردید می‌نگرد و علت این سوءظن از یک سو ناشی از رقابت‌های ایدئولوژیکی این دو کشور در سطح جهان اسلام است و از سوی دیگر، به این علت است که ایران به‌عنوان قدرت عمده و اصلی منطقه‌ی خلیج فارس

مطرح است؛ امری که خود ناشی از عدم تقارن در قدرت ملی کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس با ایران در مواردی نظیر میزان جمعیت، توان صنعتی و قدرت نظامی و توانایی هسته‌ای می‌باشد. (Gause, 2005: 273)

سوم این‌که سوءظن کشورهای عرب منطقه نسبت به ایران به فقدان اعتماد متقابل میان کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس از یک سو و ایران از سوی دیگر باز می‌گردد. به‌زعم حاکمان عرب منطقه، هم ایران و هم عراق در مقاطع زمانی مختلف زمینه‌های شکل‌گیری ناآرامی را در کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس ایجاد کرده‌اند. برای مثال، در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ آرمان‌های سیاسی انقلاب ایران موجی از این ناآرامی‌ها را که عمدتاً جمعیت شیعیان کویت، بحرین و عربستان را نشانه می‌گرفتند، ایجاد نمود و هم‌چنین می‌توان به تحولات بیداری اسلامی در منطقه‌ی خلیج فارس در سال ۲۰۱۱ اشاره کرد که باعث خیزش جمعیت شیعیان منطقه به‌ویژه در بحرین و عربستان شد که منجر به تشدید ترس و نگرانی‌های آنها نسبت به آرمان‌های انقلاب ایران گردید. از سوی دیگر، پس از تهاجم عراق به کویت، عراق بی‌درنگ به تهدیدی نظامی بر علیه کشورهای عرب منطقه تبدیل شد، و این ناشی از این امر بود که عراق نیروهای نظامی خود را تا نزدیکی مرزهای شرقی عربستان که سرشار از نفت است، انتقال داده بود. هم‌زمان با این تهدید نظامی آشکار، عراق به تهدیدات ایدئولوژیکی و مداخله‌جویانه‌ی خود در داخل مرزهای کشورهای عرب منطقه نیز دامن می‌زد. برای مثال، صدام آشکارا شهروندان عربستان سعودی را به قیام بر علیه حکومت خاندن آل‌سعود فرا می‌خواند. (Gause, 2005: 272)

چهارم این‌که پس از تهاجم ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ میلادی به عراق، کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس اطمینان حاصل کردند که تهدید طولانی‌مدت رژیم بعث عراق از میان رفته است. به هر حال، پس از سقوط رژیم صدام در عراق، موازنه‌ی سنتی قدرت در منطقه‌ی خلیج فارس با ترکیبی متشکل از عربستان سعودی و ایران به همراه آمریکا جایگزین موازنه‌ی قدرت پیشین منطقه شد. در این موازنه‌ی قدرت جدید عربستان سعودی و ایران به‌عنوان دو قدرت اصلی منطقه‌ی خلیج فارس از نبود عراق در این موازنه منتفع شدند (Furtig, 2007: 632)، اما این

خلاً قدرت پدید آمده در منطقه‌ی خلیج فارس در عین سود بخش بودن برای ایران و عربستان، آنها را آسیب‌پذیرتر نیز نموده و چالش‌های امنیتی جدیدی را در منطقه‌ی خلیج فارس ایجاد کرده است؛ چالش‌هایی از قبیل موضوع:

- تقویت هویت قومی در منطقه‌ی خلیج فارس؛
- -نزدیکی روابط ایران و دولت جدید در عراق و تقویت قدرت منطقه‌ای ایران؛
- -تشدید منازعات مذهبی میان شیعیان و اهل سنت به‌خصوص در عراق.

تشدید فرقه‌گرایی (شیعه - سنی) در خلیج فارس

از دید کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس فروپاشی رژیم صدام در عراق، جمهوری اسلامی ایران را قادر به طرح مجدانه‌ی ادعای خود در مورد رهبری منطقه‌ی خلیج فارس ساخته و از سوی دیگر، این امر جمهوری اسلامی ایران را قادر ساخته تا فرقه‌گرایی را در عراق تقویت کند. از دید این کشورها پایان یافتن سلطه‌ی سنی‌ها بر ساختار سیاسی عراق، شیعیان عرب عراق و شیعیان فارس ایرانی را به یکدیگر نزدیک‌تر کرده است و این در حالی است که فرقه‌گرایی قومی در بحرین و عربستان سعودی نیز تقویت شده است؛ امری که منجر به تضعیف ملی‌گرایی در سطح کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس شده است. از این رو، از منظر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قدرت یافتن اکثریت شیعه در عراق می‌تواند توازن فرقه‌ای را در درون کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تضعیف کند؛ امری که خود از یک سو به اصلی‌ترین زمینه‌ی اختلاف میان کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس و ایران تبدیل شده و از سوی دیگر، شکاف میان نخبگان سیاسی - امنیتی حاکم کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس و شهروندان شیعه‌ی ساکن این کشورها را بیش از پیش آشکار نموده است. سقوط صدام در عراق به قدرت گرفتن شیعیان انجامیده است؛ شیعیانی که نسبت به نقش و قدرت بالقوه‌ی خود در منطقه‌ی خلیج فارس به خوبی آگاه هستند. (Maleki, 2005: 256-257) بر اساس برآوردی دیگر جمعیت شیعه‌ی ساکن در کشورهای عرب حاشیه‌ی خلیج فارس چیزی در حدود ۱۴ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. در حدود ۵۰٪ از مناطق دارای ذخایر نفتی، در

مناطق شیعه‌نشین قرار دارند. با لحاظ کردن تمام این شرایط می‌توان گفت نقش شیعیان در آینده‌ی منطقه‌ی خاورمیانه بسیار حائز اهمیت خواهد بود. جنگ حزب‌الله و رژیم صهیونیستی در لبنان و یورش نظامی این رژیم به غزه، عواملی هستند که ما را در درک هراس عمومی نخبگان سیاسی حاکم در مصر، اردن و کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی در ارتباط با رشد نیروهای انقلابی شیعه که خواهان تغییر وضع موجود هستند، یاری می‌دهند. از دید رهبران کشورهای عربی خطر ناشی از این تغییر آن است که آنها در درون مرزهای خود به‌وسیله‌ی بخشی از جمعیت که هدف نهایی‌شان داشتن حق تعیین سرنوشت خویش است، محاصره گردند. (Fuller, 2007: 145-146)

البته در مقابل، ایران به‌خوبی از وجود شکاف میان نخبگان حاکم حامی غرب در منطقه‌ی خلیج فارس از یک سو و احساسات ضدآمریکایی عمیق مردم این منطقه از سوی دیگر آگاه است. بر همین اساس خواستار اشاعه‌ی این تصور نیست که در پیگیری اهداف سیاست خارجی خود، شیعیان منطقه مبنای اولویت برنامه‌های سیاست خارجی آن را تشکیل می‌دهند. بلکه برعکس به‌صراحت و آشکارا دیپلماسی عمومی ضدفرقه‌گرایانه‌ای را در مواجهه با عموم مردم خلیج فارس پیگیری می‌کند. آنچه ایران در عراق پیگیری می‌کند، نمونه‌ی عینی این مسأله است. ایران همواره در تلاش برای ایجاد روابطی متوازن در میان احزاب عراق است. بیش‌تر روابط ایران با احزاب شیعی مانند صدری‌ها، اساساً تاکتیکی و برای دوره‌های کوتاه‌مدت طراحی شده‌اند و غالباً روابط ایران با این احزاب با هدف تضعیف سیاست یکجانبه‌گرایانه‌ی آمریکا و بیرون نگاه داشتن آن از حوزه‌ی سیاسی عراق، شکل می‌گیرند. (Barzegar, 2008: 51) هرچند شرایط سیاسی - امنیتی معاصر منطقه‌ی خلیج فارس بر اساس این باور استوار شده است که هرگونه باخت ایران در منطقه‌ی خلیج فارس به مثابه برد اعراب در نظر می‌آید.

برنامه‌ی هسته‌ای و سیاست خارجی به‌شدت ضدآمریکایی ایران در منطقه‌ی خلیج فارس، تصویر ذهنی را برای ایران به‌وجود آورده که امکان کنارآمدن ایران با هرگونه تغییر در این تصویر ذهنی را منتفی می‌سازد. بر این اساس، ایران کماکان از نظر حاکمان عرب منطقه‌ی خلیج فارس

به‌عنوان عمده‌ترین تهدید منطقه‌ی خلیج فارس تلقی می‌گردد. از سوی دیگر، سیاست خارجی اوپاما نسبت به ایران که با هدف دستیابی به چانه‌زنی بزرگ با ایران پیگیری می‌شود، این برداشت را در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تقویت کرده که در مقابل ایران آسیب‌پذیر هستند و شاهد این مدعا را می‌توان در مخالفت‌های پنهان و آشکار کشورهای عرب خلیج فارس با برداشتن تحریم‌های ایران در جهت تضعیف هرچه بیش‌تر ایران در منطقه دانست؛ امری که منجر به بازتعریف چالش‌های امنیتی منطقه‌ی خلیج فارس به‌وسیله‌ی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس شده است.

هم‌سو نبودن تهدیدهای امنیتی برای طرفین

پس از دهه‌ی ۱۳۷۰ه. ش. کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس و ایران بارها با یکدیگر پیرامون ترتیبات امنیتی منطقه با هدف تضمین ثبات منطقه‌ی خلیج فارس به گفتگو پرداخته‌اند، اما همواره عواملی هم‌چون فقدان رهبری واحد در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، فقدان گزینه‌های سیاسی و قدرت نامتقارن موجود میان ایران و کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس، امکان استقرار ثبات در منطقه‌ی خلیج فارس را منتفی ساخته است، اما از دید ایران حضور نظامی ایالات متحده در منطقه تنها عامل بی‌ثباتی منطقه است. بر همین اساس، از بین بردن نفوذ آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس نیز اصلی‌ترین هدف راهبردی ایران در منطقه‌ی خلیج فارس است. در حال حاضر، کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس در وضعیتی به‌مراتب پیچیده‌تر از گذشته به سر می‌برند. این کشورها به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن و روی کار آمدن اوپاما، به‌طور فزاینده‌ای نگران اهداف و مقاصد آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس هستند. سیاست‌های اوپاما نسبت به جمهوری اسلامی ایران، کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس را بسیار آسیب‌پذیر کرده و این کشورها را وادار به بازتعریف روابط امنیتی خود نموده است و از سوی دیگر، با تغییر دولت در ایران و تغییر سیاست خارجی تهاجمی به تعاملی و تلاش ایران

برای بهبود روابط با غرب نگرانی کشورهای عرب منطقه را تشدید کرده است.^۱ به بیان دیگر، پیگیری سیاست‌های جدید از سوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس، این گمانه را تقویت کرد که ایالات متحده در صورتی که ایران برنامه‌ی غنی‌سازی اورانیوم خود را کنار گذاشته و پایان دهد، حاضر به پذیرش برتری ایران در منطقه‌ی خلیج فارس است (Ottoway, 2009: 7)؛ امری که نگرانی‌های امنیتی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را تشدید نموده و منجر به افزایش هزینه‌های نظامی از سوی این کشورها از یک سو و تشدید کارشکنی این کشورها در عدم دستیابی به یک راه‌حل سیاسی در تحولات سوریه و همچنین تشدید اختلافات مذهبی در منطقه از سوی دیگر شده است. اگر چه همکاری نظامی مستحکمی میان کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس و آمریکا پس از سال ۱۳۸۳ ه. ش. به وجود آمده، اما کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس هنوز هم به دلیل فقدان عواملی نظیر نیروهای نظامی کارآزموده، جمعیت نسبتاً کم و وسعت جغرافیایی محدود خود آسیب‌پذیر هستند. در کنار تمام این عوامل این کشورها به‌استثنای عربستان، فاقد عمق راهبردی هستند. مجموع نیروهای نظامی ایران رقمی بیش از ۵۴۰ هزار نفر در مقایسه با ۱۷۶/۵۰۰ نفر نیروهای نظامی، متشکل از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است. (Cordesman, 2009: 14)

نگاه محتاطانه نسبت به برنامه‌ی هسته‌ای ایران

در خصوص نگرانی سران کشورهای خلیج فارس در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران، شک و تردید چندانی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که به‌رغم تلاش‌های دیپلماتیک دائمی ایران برای متقاعد ساختن سران خلیج فارس، نسبت به صلح‌آمیز بودن برنامه‌ی هسته‌ای و تهدیدآمیز نبودن آن، مقامات عربی هنوز با ابهام و تردید در این خصوص می‌نگرند. از این رو، فارغ از نظامی یا غیرنظامی بودن برنامه‌ی هسته‌ای ایران، دغدغه‌ی اصلی دولت‌های خلیج فارس به پیامدهای پیشرفت ایران در برنامه‌ی هسته‌ای، ولو در ابعاد غیرنظامی، برای توازن قدرت منطقه‌ای مربوط

1 - French President Sarkozy Opens UAE Base, BBC News, May 26, 2009, <http://news.bbc.co.uk/2/hi/8067600.stm>.

است. با توجه به قابلیت تبدیل برنامه‌ی هسته‌ای غیرنظامی به نظامی، نگرانی سران عرب کاهش قدرت تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی کشورهای خلیج فارس در عرصه‌ی منطقه‌ای، به دلیل افزایش فاصله‌ی خود با رژیم صهیونیستی و ایران در عرصه‌ی فناورانه و یا نظامی است. بر این اساس، این دولت‌ها با توجه به حجم محدود قدرت‌شان، رویکرد اصلی خود را بر استفاده از بازیگران و سازمان‌های بین‌المللی در جهت جلوگیری از پیشرفت هسته‌ای ایران قرار داده‌اند. (اسدی، ۱۳۸۷: ۴-۵) با وجود نگرانی مقامات شورای همکاری خلیج فارس از پیشرفت برنامه‌ی هسته‌ای ایران و تلاش برای متوقف ساختن آن با ابزارهای منطقه‌ای و بین‌المللی، در جهت جلوگیری از برهم خوردن توازن قوای منطقه‌ای به نفع ایران، نسبت به عواقب برخورد نظامی با ایران بسیار محتاط بوده‌اند و از این‌رو، نسبت به مقابله با برنامه‌ی هسته‌ای ایران از طریق شیوه‌های نظامی بی‌میل هستند؛ در این رابطه می‌توان به دو نکته اشاره کرد:

اول این‌که این کشورها از هرج و مرج ناشی از برخورد نظامی آمریکا با ایران بیش از دستیابی ایران به توان هسته‌ای بیمناک می‌باشند. با توجه به این مسأله این کشورها خواهان آن هستند که آمریکا از طریق پیگیری شیوه‌های غیر نظامی (مانند تحریم‌ها) از دستیابی ایران به توان هسته‌ای جلوگیری کند. به نظر می‌رسد کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس توانایی پیگیری تاکتیک همکاری با ایران برای حفظ منافع خود در منطقه‌ی خلیج فارس را ندارند، چرا که این امر بروز چالش در روابط این کشورها با ایالات متحده را به همراه خواهد داشت؛ واقعیتی که منجر به بروز سیاست‌های متغیر از سوی این کشورها می‌شود، هرچند که کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تحت فشار شدیدی برای انتخاب یکی از طرفین ایران و آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس قرار دارند و همواره یکی از دلایل اصلی نزدیکی این کشورها به آمریکا و قدرت‌های اروپایی جلوه دادن ایران به‌عنوان یک تهدید منطقه‌ای برای خودشان و منافع قدرت‌های بزرگ در منطقه بوده است. (El-Hokayem and Legrenzi, 2006: 14) نکته‌ای که در این مورد نباید مورد غفلت واقع شود، این است که ایران توان بستن تنگه‌ی هرمز و کاهش ترازیت نفت در خلیج فارس به میزان نصف را دارد؛ امری که در صورت تحقق به مثابه فاجعه‌ای برای کشورهای خلیج فارس و نیز غرب خواهد بود.

دوم این‌که از جمله دلایل دیگری که ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را نسبت به بروز هرگونه برخورد نظامی در منطقه محتاط می‌کند، منافع تجاری است. بخش عمده‌ای از درآمدهای خارجی اعراب و ایران از طریق صدور انرژی از خلیج فارس به دست می‌آید. افزون بر این منطقه‌ی خلیج فارس مهم‌ترین مسیر تجاری و برقراری ارتباطات بین‌المللی ایران است. (Barzegar, 2008: 54) یکی دیگر از دلایل اهمیت خلیج فارس، نیاز روزافزون صنایع پتروشیمی عربستان سعودی به گاز طبیعی است و این در حالی است که ایران دومین ذخایر عظیم گازی جهان را در اختیار دارد. (رنانی و همکاران، ۱۳۸۸، ۱۵۲) علاوه بر این دلایل، بی‌ثباتی حاصل از هرگونه برخورد نظامی می‌تواند مانعی بر سر راه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی باشد.

در مجموع، موازنه‌ی قدرت انعطاف‌ناپذیری که بر اساس تقابل ایران و ایالات متحده در منطقه‌ی خلیج فارس پایه‌گذاری شده است، به دلیل هماهنگی حاکمان عرب منطقه با سیاست‌های آمریکا و غرب به‌گونه‌ای اساسی مانع گذار کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس از جوامعی بسته به جامعه‌ای بازتر و مانع هرگونه همگرایی منطقه‌ای شده است. از آنجایی که وابستگی نظامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به ایالات متحده افزایش یافته است که این امر از یک سو ناشی از تشدید احساس هراس این کشورها از ایران به دلیل پافشاری ایران در تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای است و از سوی دیگر، ناشی از توان محدود کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس برای صف‌آرایی نیروهای نظامی خود در مقابل ایران است. علاوه بر این، سیاست سدنفوذ ایالات متحده در ارتباط با ایران و حضور نظامی‌اش در منطقه‌ی خلیج فارس که شامل استقرار ناوگان دریایی آمریکا در بحرین، استقرار نیروی هوایی در قطر و حضور نیروی زمینی در کویت و عراق است، نه تنها خلأ و ضعف کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس را در نداشتن تفکر دفاعی و راهبردی را بهبود نبخشیده، بلکه مانعی نیز بر سر راه بازیابی و بهره‌مندی کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس از ابزارهای قدرت نرم بوده و توان مقابله‌ای این کشورها را در مقابله با تروریسم کاهش داده است. (El-Hokayem and Legrenzi, 2006: 22)

در حال حاضر دو نوع توسعه‌ی موازی در منطقه‌ی خلیج فارس دیده می‌شود: (۱) فرایند دولت‌سازی که از بالا به پایین صورت می‌گیرد، و (۲) فرایند جهانی‌شدن که از پایین به بالا تحقق می‌پذیرد. (Kraig, 2006: 88) به نظر می‌رسد برنامه‌ی ایالات متحده برای گسترش گونه‌ای نوین از ترتیبات امنیتی در منطقه و هم‌چنین تداوم نقش خود به‌عنوان عامل توازن بیرونی در منطقه‌ی خلیج فارس، این دوگونه‌ی موازی از توسعه در منطقه‌ی خلیج فارس را مورد غفلت قرار داده است؛ غفلتی که به موجب آن آمریکا نه تنها در حل موضوعات اصلی مطرح میان کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس ناکام ماند، بلکه موجودیت کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس را نیز به مخاطره انداخته است. (لطیفان، ۱۳۸۶: ۵۹-۳۶)

به‌طور کلی، باید گفت پس از جنگ سرد، دستور کار نشست‌های مرتبط با امنیت ملی در منطقه‌ی خلیج فارس به‌طور فزاینده‌ای به مسأله‌ای بین‌المللی تبدیل شده است؛ امری که موجب افزایش نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌ویژه ایالات متحده در منطقه‌ای خلیج فارس شده است. کاملاً بدیهی است که موازنه‌ی قدرتی که پس از جنگ عراق در منطقه‌ی خلیج فارس توسط آمریکا استقرار یافته است، توان مواجهه با تهدیدات نوین امنیتی منطقه‌ی خلیج فارس از قبیل منازعات قومی، افراط‌گرایی القاعده و اخیراً داعش، جنگ‌های مذهبی و داخلی و غیره را ندارد.

فشارهای فرامنطقه‌ای:

طبق تحلیل بسیاری از تحلیل‌گران، یکی از دلایل اصلی که مانعی بر سر راه تبدیل شورای همکاری خلیج فارس به پیمانی امنیتی است، این حقیقت است که امنیت منطقه‌ی خلیج فارس تنها وابسته به کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس نیست، بلکه امنیت این منطقه پیوندی عمیق با تغییرات سیستماتیک در نظام بین‌الملل دارد. منافع راهبردی ایالات متحده در منطقه‌ی خلیج فارس ارتباطی مستقیم با حفظ هژمونی خود در جهان دارد. این امر نمایان‌گر این است که امنیت منطقه‌ی خلیج فارس مسأله‌ای درون منطقه‌ای است که بر حول موقعیت ایالات متحده برساخته می‌شود. این منطقه همواره با مداخلات کشورها و قدرت‌های فرامنطقه‌ای مواجه بوده است. یکی از علل مداخله‌ی ممتد قدرت‌های بزرگ در مسائل و حوادث خاورمیانه‌ای را باید در عدم

همگونی بین واحدهای منطقه و تداوم تعارضات منطقه‌ای بین واحدهای این نظام فرعی دانست. ایالات متحده در تداوم همین روند با حذف رقیب اصلی‌اش در صحنه‌ی رقابت به‌دنبال تثبیت هژمونی خود در کل جهان است و بالطبع منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس به دلیل ویژگی‌هایی که دارند در اولویت هستند و به عبارت دیگر، تثبیت هژمونی آمریکا در خاورمیانه، پیش‌زمینه‌ی هژمونی جهانی است. (متقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۳-۲) وجود ذخائر بزرگ انرژی در این منطقه و وابستگی‌های جهانی به این منابع، همه‌ی ویژگی‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوپلتیک را به منطقه بخشیده است. منطقه‌ی خلیج فارس، ۵۶۵ میلیارد بشکه نفت (نزدیک به ۶۵ درصد ذخائر نفتی جهان) و ۳۰/۷ تریلیون مترمکعب گاز را در خود جای داده است که نزدیک به دوسوم نفت مورد نیاز غرب و چهارپنجم انرژی مصرفی ژاپن را تأمین می‌کند. از این‌رو، همکاری کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت و گاز خلیج فارس با یکدیگر برای حفظ ثبات و امنیت پایدار در این منطقه ضرورت دارد. (هرسیچ و تویسرکانی، ۱۳۸۶: ۸)

پرسش اصلی مطرح در منطقه‌ی خلیج فارس در حال حاضر این است که آیا می‌توان راه‌حلی برای مسأله‌ی دشوار امنیت در منطقه‌ی خلیج فارس ارائه داد؛ منطقه‌ای که به گفته‌ی جان مرشایمر در آن همواره بی‌ثباتی حرف اول را زده است. (Booth and Wheeler, 2008: 35) اگر بحث را با ارجاع به این نکته آغاز کنیم که ترس در سطح کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس تنها انگیزه‌ی پیش‌برنده‌ی این کشورها در تعقیب مقاصدشان است. بر این اساس، می‌توان گفت که منطقه‌گرایی منجر به شکل‌گیری احساس هویت مشترک می‌شود که این احساس می‌تواند منجر به بروز واکنش تهاجمی در برابر مسائلی از قبیل بی‌اعتمادی و ترس در منطقه‌ی خلیج فارس گردد.

هرچند خاورمیانه مثال نقض خوبی برای ابطال تحلیل‌های تحلیل‌گران منطقه‌گرایی ارائه می‌دهد، به‌نظر هدلی بول و سایر متفکران مکتب انگلیسی، زمانی می‌توان از وجود جامعه‌ی بین‌الملل سخن گفت که گروهی از کشورها با آگاهی نسبت به منافع مشترک و مشخص و ارزش‌های مشترک میان خود، جامعه‌ای از دولت‌ها را تشکیل می‌دهند. بر این اساس، این

کشورها خود را متقاعد می‌کنند که از طریق مجموعه‌ای از قواعد مشترک روابطشان را با خود و دیگران تنظیم کرده و عهده‌دار وظایف خود در نهادهای مشترک شوند. (Bull, 1977: 24)

دو بیچ اعتقاد دارد که منطقه‌گرایی عقلایی یا هویت منطقه‌ای مشترک، محصول فرایند جامعه‌پذیری هستند. (قاسمی و صالحی، ۱۳۸۶: ۱۳۸-۱۴۰) بدین ترتیب، هنگامی که انگیزه‌های اصلی روابط میان کشورهای عضو شورای همکاری مورد تحلیل قرار می‌گیرد، به آسانی می‌توان دید که هویت یا احساس ما بودن پیش شرط لازمی برای همکاری در میان این کشورها نیست؛ بر عکس عوامل هنجاری چون هویت خیالی عرب یا عربی و فرهنگ، موانع پیش روی تبدیل شورای همکاری خلیج فارس به جامعه‌ی امنیتی هستند. (Adler and Barnett, 1998: 26) به نظر می‌رسد دلیل اصلی این امر آن است که فرایند اتحاد و اتفاق در این کشورها به واسطه‌ی تعریف دیگری (غیر) بار معنایی می‌یابند.

بنابراین، مفهوم «غیر» با مصادیقی از قبیل ایران‌هراسی تأثیرات منفی‌ای بر روی منطقه‌گرایی در خلیج داشته است و در موارد بسیاری تلاش‌هایی را که با هدف تحقق همکاری صورت می‌گیرند، به بن‌بست کشانده است. به‌طور کلی، منطقه‌گرایی معطوف به سیاست و برنامه‌ای است که به‌وسیله‌ی آن دولت و بازیگران غیردولتی با یکدیگر همکاری می‌کنند و بر اساس آن، کشورها راهبردهای خود را در منطقه‌ی جغرافیایی که در آن قرار دارند، هماهنگ می‌نمایند. (ولدانی، ۱۳۸۵: ۲۳۱) در مناطق پر مناقشه‌ای همانند منطقه‌ی خاورمیانه که در آن عمر رژیم‌های امنیت منطقه‌ای کوتاه است و روابط میان اعضا به‌واسطه‌ی برداشت‌های امنیتی از دیگری (غیر) بر ساخته می‌شود؛ کشورها در مقایسه با بازیگران غیردولتی، منافع خود را بر حسب منافع نسبی و نه ثابت‌شان تعریف می‌کنند. همان‌گونه که الکساندر ونت استدلال می‌کند: در غیاب هویت‌سازی مثبت، منافع بدون در نظر گرفتن دیگری تعریف خواهند شد و بدین ترتیب، وابستگی متقابل امنیتی میان ما و دیگری به دشمنی تبدیل خواهد شد. (ونت، ۱۳۸۲: ۱۲)

در همین زمینه باید خاطر نشان ساخت که اقدامات ضدایرانی حاکمان عرب منطقه، تأثیرات دوگانه‌ای را در منطقه‌ی خلیج فارس بر جای گذاشته است. اولین تأثیر این اقدامات

به وجود آمدن غیري است که این غیر به عنوان زمینه‌ای برای تقویت روند امنیتی شدن سیاست‌ها در منطقه‌ی خلیج فارس ظاهر می‌گردد؛ از سوی دیگر، این اقدامات ضرورت توسل به اقداماتی فوری و غیرمعمول برای مواجهه با تهدید را به وجود آورده است. (Buzan and Weaver, 2003: 489) به نظر می‌رسد ایران با رویکرد ضداسرائیلی-آمریکایی خود و تلاش‌های هسته‌اش، به ادامه‌ی وضع موجود در منطقه‌ی خلیج فارس که بر اساس موازنه‌ی سنتی قدرت استوار است، کمک می‌کند. این موازنه‌ی قدرت از نظر غربی‌ها و حاکمان دست‌نشانده‌ی آنها در منطقه هم به اقدامات جمهوری اسلامی ایران و هم به حضور نظامی آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس مشروعیت می‌بخشد و از سوی دیگر، وضعیت اضطراری منطقه‌ی خلیج فارس این موازنه‌ی قدرت را تقویت می‌کند.

تعریف دیگری که برای منطقه‌گرایی موجود است، این است که منطقه‌گرایی تلاش جامع کشورهای عضو یک منطقه برای همکاری با یکدیگر است (عسگری، ۱۳۸۲: ۵۵)، اما زمانی که شرایط منطقه‌ی خلیج فارس را با این تعریف مطابقت می‌دهیم، شاهد موارد معدودی از این قبیل روابط همکاری‌جویانه هستیم که برخی از دلایل آن عبارتند از: (۱) وجود رقابت در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، (۲) فقدان برداشت واحد از تهدید در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس برای مثال از دید عربستان سعودی و کویت، عراق به عنوان دشمن اصلی در منطقه‌ی خلیج فارس مطرح می‌شود، در صورتی که از دید امارات متحده‌ی عربی ایران نخستین و جدی‌ترین تهدید در منطقه‌ی خلیج فارس است، (۳) مداخلات بسیار ایالات متحده در منطقه‌ی خلیج فارس، (۴) تعاملات غیررسمی اما دوجانبه‌ی موجود بین آمریکا و کشورهای به ظاهر مستقل در منطقه‌ی خلیج فارس.

البته به نظر می‌رسد موتور محرک و پیش‌برنده در شورای همکاری خلیج فارس عواملی از این قبیل است: (۱) تعقیب منافی که به صورت عقلانی تعریف شده‌اند تا هنجاری، (۲) بقای موجودیت سیاسی، (۳) ثروت و توان مالی در جهت رسیدن به الزامات ایدئولوژیک. این مسائل موجب بروز مناقشات ارضی و اختلاف در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس

پیرامون سیاست‌های‌شان در منطقه شده و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را از اتخاذ راهبرد واحد پیرامون مسائل منطقه‌ای بازداشته است. اصلی‌ترین مشخصه‌ی فضای کلی منطقه‌ی خاورمیانه را می‌توان نبود اعتماد متقابل در میان کشورهای این منطقه دانست. برای نمونه، کشورهای کوچک‌تر شورای همکاری خلیج فارس از این اندیشه در هراسند که ممکن است در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس، به وسیله‌ی عربستان سعودی تحت نفوذ و کنترل قرار گیرند.

واهمگرایی در قبال بحران‌های منطقه‌ای

منطقه‌ی خاورمیانه در طول چند سال گذشته آستان بحران‌هایی از جمله در عراق و سوریه بوده است. در ارتباط با بحران سوریه از آنجایی که سیاست خارجی سوریه، سازنده‌ی هویتی است، متشکل از فرهنگ سیاسی عربی، افکار عمومی ضداسرائیلی، تأکید بر حفظ تمامیت ارضی در قانون اساسی، ایدئولوژی ناسیونالیستی حزب حاکم و تأکید بر اشغال‌گری رژیم صهیونیستی می‌باشد. هم‌چنین مواضع سیاسی کشور سوریه در چند دهه‌ی اخیر در قبال حوادث سیاسی منطقه به‌ویژه در جریان مقاومت موجب شده است تا در جایگاه برتر از منزلت ناشی از وضعیت جغرافیایی و طبیعی آن ظهور نماید و به‌عنوان کشوری تأثیرگذار بر تحولات و مناسبات منطقه‌ای و بعضاً جهانی ظاهر گردد و در زمره‌ی بازیگران محوری به‌شمار آید و با حضور گسترده‌ی گروه‌های جهادی فلسطینی و حمایت قدرتمند و اطمینان‌آور دولت سوریه از آنها، منجر به شکل‌گیری و تداوم جریان مقاومت در سطح خاورمیانه شود. رابطه‌ی ایران با دولت سوریه با توجه به دشمنی و مخالفت با آمریکا، بدبینی نسبت به جریان سازش، حمایت از گروه‌های مقاومت در لبنان و فلسطین، توجه به اسلام در میان ملت و حکومت، مخالفت با رژیم صهیونیستی از زمینه‌های مشترک دو کشور در پیوند با یکدیگر می‌باشد. موضع ایران در قبال بحران داخلی در سوریه، حمایت از دولت بشار اسد و تأکید بر حل اختلافات داخلی از طریق گفتگو و به‌کارگیری راه‌حل‌های سیاسی بوده و همواره در طول مدت اختلافات در سوریه با هرگونه دخالت و برخورد نظامی در این کشور مخالفت کرده و معتقد به تقویت دولت سوریه در

مقابله با افراط‌گری در این کشور بوده است. این موضع حمایتی و به‌نوعی هم‌سویی ایران با دولت سوریه، سیاست ایران را در نقطه‌ی مقابل سیاست دولت‌های عرب منطقه به‌ویژه عربستان و قطر در قبال بحران سوریه قرار داده است. عربستان از جمله مخالفان اصلی دولت سوریه از یک سو و مخالف نفوذ ایران در سوریه است، و در قبال بحران سوریه سیاست مسلح کردن معارضان سوری در برخورد با دولت اسد را در پیش گرفته است. چرایی سیاست معارضه‌جویانه‌ی عربستان به‌خصوص و کشورهای عرب منطقه به‌طور خاص را می‌توان در دو بعد داخلی و خارجی بیان کرد:

- در بعد داخلی، کشورهای منطقه به‌دلیل ضعف و ناکارآمدی در ساختارهای حکومتی و سستی، هر نوع تحول را به‌عنوان تهدید دانسته‌اند؛ از این‌رو، با انقباض فضای فکری و سیاسی در این کشور هم‌تعامل با محیط حداثی بوده و هم‌امکان تغییر، پذیرفتنی نمی‌باشد. بنابراین، نسبت به هرگونه حرکت مردمی و دموکراسی‌خواهانه در کشورهای همسایه نگاهی تهدیدآمیز داشته‌اند.
- در بعد خارجی، حضور کشورهای عربی به‌ویژه عربستان در بحران سوریه در رقابت با ایران تعریف می‌شود. ایران و عربستان به این دلیل که هر دو تولیدکننده‌ی نفت و مدافع اسلام در منطقه هستند، به‌عنوان دو رقیب طبیعی محسوب می‌شوند. در دوران پهلوی این رقابت در اتحاد با غرب کنترل می‌شد که بعد از آن در قالب تشکیل اتحادیه‌ها و حتی برخوردهای معارض با شیعیان تعریف می‌شود که به هدف جلوگیری از گسترش دامنه‌ی نفوذ ایران در منطقه است. (عالیشاه، ۱۳۹۱: ۹-۸) اگرچه به اعتقاد عربستان، عراق و لبنان با گسترش نقش ایران از کانون اتحاد عربستان خارج شده‌اند، اما در عوض عربستان با حمایت‌های مالی و فکری به گروه‌های سلفی در سوریه در صدد است تا مانع حضور مؤثر ایران در این کشور شود.

سیاست‌های ایران در خلیج فارس پس از حوادث ۱۱ سپتامبر

به نظر می‌رسد با توجه به شرایط اخیر منطقه‌ی خلیج فارس، ایران هم‌چنان به‌عنوان دشمن خارجی حاکمان عرب کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس مطرح خواهد بود. اگرچه پس از حمله‌ی آمریکا به عراق، ایران به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای و بالقوه در جهان ظاهر شده است، اما از طرف دیگر، ایران به‌عنوان نقطه‌ی اتصال خرده سیستم‌های مختلف در محیطی ژئوپلیتیکی و حساس واقع شده است. در نتیجه، به نظر می‌رسد که ایران برنامه‌ای برای دنبال کردن سیاست خارجی فعالی که مشخصه‌ی آن اتخاذ همزمان سیاست‌های امنیتی و رهیافت اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌گذاری خارجی است، ندارد (Barzegar, 2010)، بلکه برعکس تکاپوی جمهوری اسلامی ایران در زمینه‌ی سیاست خارجی در طی سال‌های اخیر، به دلیل تهدیدات غرب بیش‌تر سمت و سوی امنیتی دارد؛ امری که عموماً ایران را به‌عنوان دشمن همسایگان خود و هم‌چنین غرب جلوه‌گر ساخته است. این سمت‌گیری سیاست خارجی ایران، موضع برتر آمریکا در منطقه را تقویت می‌کند. از دید ایالات متحده ایران نه تنها به‌عنوان دشمن منافع آمریکا در سطح منطقه‌ای بلکه در سطح جهانی مطرح می‌باشد. در نتیجه، از چشم‌انداز سران ایالات متحده نیاز به رهبری آمریکا برای مواجهه با چالش‌های بین‌المللی نه تنها کم نشده، بلکه ضرورت وجود این رهبری به‌صورت روزافزون‌تری مشاهده می‌شود. (de Young, 2010) اگرچه ایران با پانزده کشور مرز خاکی و آبی دارد و در قلب یکی از با اهمیت‌ترین قطب‌های ژئوپلیتیکی جهان واقع شده است؛ با این اوصاف، جمهوری اسلامی ایران به دلیل گرایش‌های غرب‌ستیزانه تمایلی به برقراری ائتلاف، اتحاد و همکاری گسترده و بر اساس اعتماد متقابل با حاکمان دست‌نشانده‌ی جهان عرب را ندارد. این مسأله عمده‌تاً به‌خاطر توان اقتدار سیاسی و دولت ایران است که ماهیتی ایدئولوژیکی دارد؛ دولتی که اولویت‌های خود را بر اساس حمایت از مسلمانان، مستضعفان جهان و جنبش‌های آزادی‌بخش قرار داده است. این امر روابط تقابلی آمیزی میان ایران و مراکز تولید قدرت و ثروت در غرب به‌وجود آورده است، و مانع توسعه‌ی این کشور می‌شود.

(Barzegar, 2010)

اگرچه از نظر آمریکا، هدف نخست تلاش‌های ایران، تأخیرانداختن در تحرکات اخیر آمریکا در راستای افزایش تحریم‌های جامعه‌ی سازمان ملل است، اما آنچه بیش از همه در این میان قابل توجه است، واقعیت رخ دادن تغییرات در نظام بین‌الملل است. این تغییرات زمانی که ایران، ترکیه و برزیل، بیانیه‌ی مشترک خود را در تاریخ ۱۷ ماه می ۲۰۱۰ میلادی امضا نمودند، نمایان‌تر گردید؛ بیانیه‌ای که به موجب آن ایران می‌توانست در قبال ارسال ۱۲۰۰ کیلوگرم از اورانیوم سبک غنی‌سازی شده‌ی خود به ترکیه، اورانیوم ۲۰ درصد موردنیاز خود را برای رآکتور هسته‌ای تهران دریافت کند. (Stephens, 2010) علاوه بر ترکیه که قدرتی منطقه‌ای و عضو ناتو است و برزیل که قدرت در حال ظهور و بزرگ جهانی و عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌باشد، ایران نیز پیشگامی خود را به حوزه‌هایی فراتر از حوزه‌ی هسته‌ای ارتقا داده است. ظهور و بروز چنین قدرت‌هایی را می‌توان به‌عنوان نخستین گام در راستای مطرح شدن قدرت فرامنطقه‌ای جدیدی در نظام بین‌الملل تلقی نمود؛ امری که در صورت تحقق، جایگزینی برای سلطه‌ی غربی‌ها در مناسبات بین‌الملل خواهد بود.

به‌نظر می‌رسد ترکیه و برزیل در بیرون از چارچوب پیامدهای نظم جهانی و اشننگتن قرار دارند و دیدگاه جایگزینی در زمینه‌ی سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهند. ترکیه از این‌که ایران را به‌عنوان تهدید جهانی به حساب آورد، رویگردان است، ترکیه حق ایران در توسعه‌ی توانایی‌های هسته‌ای با اهداف صلح‌آمیز را همواره به رسمیت شناخته است، و تلاش‌های آمریکا در خلق دشمن از ایران را محکوم کرده است. نیروی پیش‌برنده‌ی عمده در پشت این سیاست ترکیه همانا خواست آنکارا در ایجاد منطقه‌گرایی به‌عنوان یکی از عناصر مهم در سیاست خارجی ترکیه و افزایش همکاری و تعامل با کشورهای منطقه، به‌ویژه ایران است. دلایل متعددی برای اتخاذ روابط دوجانبه‌ی خوب ترکیه و ایران وجود دارد:

- اولین دلیل این‌که ایران دومین تأمین‌کننده‌ی گاز طبیعی ترکیه است؛
- دومین دلیل این‌که مردم ترکیه و ایران داری ارتباطات فرهنگی و تاریخی گسترده‌ای با یکدیگر هستند؛

- سومین دلیل این‌که همکاری و تعامل با ایران کلید جلوگیری از بحران‌های منطقه و رفع بحران عراق، افغانستان و کشمکش رژیم صهیونیستی و فلسطینیان می‌باشد؛
- چهارمین دلیل این‌که ترکیه مستقیماً متحمل ضررهای بسیاری از جانب همراهی با تحریم‌های وضع شده از جانب آمریکا در جریان جنگ اول خلیج فارس شد. بنابراین، به‌نظر می‌رسد هرگونه تحریم‌های جدید بر علیه ایران در قبال برنامه‌ی هسته‌ای خود منجر به ناآرامی بیش‌تری در منطقه خواهد شد؛ بدین خاطر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز ترجیح می‌دهند موضوع هسته‌ای ایران از طریق گفتگو و دیپلماسی حل و فصل شود.

نتیجه‌گیری

منطقه‌گرایی به‌عنوان راهبردی حد فاصل ناسیونالیسم و جهانی‌شدن محسوب می‌شود که ضمن پیوند دولت-ملت‌ها با تعاملات فرامنطقه‌ای، آنها را به پذیرش هنجارهای مشترک از قبیل تساهل و تسامح ایدئولوژیک، پرهیز از اختلافات قومی، نژادی و فرهنگی، دوری جستن از تفکرات ناسیونالیستی افراطی، مشارکت در تصمیم‌گیری منطقه‌ای و امی‌دارد؛ هم‌چنین پذیرش تنوع و تکثیر منطقه‌ای، اهتمام به کثرت ارتباطات و مبادلات، تحرک برای مشارکت در همکاری فرهنگی، استفاده از فناوری‌های جدید. این شاخص‌های منطقه‌گرایی، ما را به این نتیجه خواهد رساند که تعریف و تطبیق این رهیافت برای کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس تا سال‌های آینده بعید به نظر می‌رسد و ما هم‌چنان باید شاهد اختلاف بین کشورهای این منطقه باشیم. البته پیش‌زمینه‌ی منطقه‌گرایی، منطقه‌ای شدن یعنی مشارکت خودآگاهانه و انتخابی برای همکاری تجاری، بازرگانی و گاهی سیاسی است که متأسفانه آن هم در خلیج فارس به‌صورت خیلی محدود وجود دارد؛ چرا که بدون ایران (فارس- شیعی) و عراق (شیعی) منطقه‌گرایی که حاصل راهبرد مشترک و تعامل در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی است، حاصل نخواهد شد.

از آنجایی که سیاست خارجی معاصر ایالات متحده نسبت به ایران بر اساس رقابت بر سر بقای نظام سیاسی استوار است تا این‌که همانند کنفرانس امنیت و همکاری در اروپای (CSCE)

دوران جنگ سرد صرفاً بر اساس محدودسازی شوروی استوار باشد. پس از ۱۱ سپتامبر نظم بین‌المللی نوینی در منطقه‌ی خاورمیانه برقرار گردید؛ نظمی که در آن دولت‌ها با مجموعه‌ای متناقض‌گونه از مداخلات نظامی در چارچوب آنچه که موسوم به جنگ بر علیه تروریسم و برنامه‌های دمکراتیزاسیون از بیرون بود، مواجه بودند. مهم‌تر از همه این‌که جنگ بر علیه تروریسم موجب افزایش روابط نظامی آمریکا و کشورهای عربی شده است؛ امری که منجر به افزایش مخالفت‌ها در سطح عمومی خاورمیانه شده و تأثیرات منفی عمیقی را بر روی درک متقابل کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه بر جای گذاشته است. در همین ارتباط، می‌توان گفت جنگ بر علیه تروریسم با همراهی آمریکا، ابتکاراتی از قبیل طرح خارومیانه‌ی بزرگ را تقویت نموده و همزمان با افزایش انتقاد از سوی افکار عمومی نسبت به سیاست‌های خارجی رژیم‌های عربی، فشارهای داخلی و خارجی بر روی کشورهای عرب منطقه برای انجام اصلاحات را تشدید کرده است.

بر اساس سطح گسترده‌ی تعاملات بین ایران و کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس و از سویی دیگر، با عطف توجه به ماهیت و حساسیت منطقه در معادلات جهانی که عمدتاً به علت موضوعات امنیتی - سیاسی و امنیت بین‌المللی انرژی است، منطقه‌ی خلیج فارس می‌بایست به نقطه‌ی ثقلی برای پیگیری منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران و کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس باشد. البته آنچه که طبق برخی تحلیل‌ها در منطقه شاهد آن هستیم، این است که موانع بسیاری بر سر راه نهادینه سازی و تقویت روابط همکاری‌جویانه میان ایران و کشورهای عرب منطقه‌ی خلیج فارس وجود دارد. مسائل ریشه‌دار فرهنگی و تفاوت‌های ایدئولوژیکی میان ایران و همسایگان عرب خود جدایی انداخته است. اگرچه «احساس امنیتی‌سازی روابط خارجی» ایجاد توازن در روابط دوجانبه میان ایران و همسایگان عرب خود را از طریق اهداف غیرعادی مشروعیت می‌دهد و زمینه‌های ایران‌هراسی را تقویت می‌کند، اما این امر خیر از تسریع مسابقه‌ی تسلیحاتی و هسته‌ای در منطقه را می‌دهد و از همه مهم‌تر این‌که قابلیت رویارویی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را در مواجهه با بازیگران فرامنطقه‌ای از قبیل آمریکا را کاهش می‌دهد. بنابراین، امنیتی‌سازی سیاست خارجی به جای جستجوی صلح، سرنوشت سیاست‌های منطقه‌ی خلیج فارس را شکل می‌دهد و این امر باعث به‌کارگیری نگرش، برد-باخت در روابط کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس با همسایگان خود می‌شود.

در چنین فضایی، ایران توانسته از طریق وجهه‌ی ضدغربی خود اعتبار بسیار زیادی در میان عامه‌ی مردم عرب منطقه‌ی خلیج فارس به دست آورد که موجب تقویت هرچه بیش‌تر جایگاه ایران در میان افکار عمومی عرب منطقه شده است. با این حال، درگیری بیش از اندازه‌ی ایران در مسائل سیاسی و امنیتی منطقه از قبیل پیگیری‌های ایران در مورد مسأله‌ی رژیم صهیونیستی و فلسطین، تقویت مثلث ایران-سوریه و لبنان و یا تلاش مجددانه‌ی ایران برای پیدایش ائتلاف شیعی پس از تهاجم به عراق، تأکید ایران بر حل مسأله‌ی سوریه با رویکرد سیاسی، روابط دوجانبه‌ی ایران با غرب و متحدان منطقه‌ایش را در منطقه پیچیده‌تر کرده و از سوی دیگر، مانع افزایش روابط نزدیک ایران با حاکمان عرب منطقه‌ی خلیج فارس و تبدیل شدن ایران به یک بازیگر قابل اعتماد در منطقه‌ی خلیج فارس شده است. بر اساس یک نگاه سیستمی می‌توان به این نتیجه دست یافت که مؤثرترین شیوه‌ی ممکن در جهت جلوگیری از هرگونه کشمکش سیاسی و جدال‌های منطقه‌ای توجه هرچه بیش‌تر حاکمان عرب منطقه و ایران به ضرورت همکاری کشورهای منطقه و هم‌چنین بیرون از منطقه در همه‌ی سطوح می‌باشد؛ زیرا در سایه‌ی تداوم و توسعه‌ی این همکاری‌هاست که می‌توان افق روشنی پیش روی ملت‌های منطقه قرار داد، چرا که وقوع این اتفاق مهم توان خشکاندن ریشه‌های افراط‌گرایی و خشونت‌طلبی را دارد و سطح تعارض منطقه‌ای را به حداقل ممکن خواهد رساند.

عدم یکپارچگی، ضعف وابستگی متقابل کشورهای منطقه، عدم حضور تمام بازیگران اصلی در نظام امنیتی منطقه، واگرایی کشورها و توزیع نابرابر منابع در این دریا، وجود کشورهای کوچک و ضعیف، تقسیمات نادرست ارضی توسط قدرت‌های استعماری، تنوع مذهبی و پیچیدگی ترکیب اجتماعی، موجب بروز اختلافات، دعاوی، تنازعات، تنش‌ها و گاهی جنگ‌ها و برخوردهای مسلحانه شده و ضرورت‌ها و حساسیت‌های خاصی را به وجود آورده است. با توجه به جو بی‌اعتمادی، مشکل کشورهای منطقه تأمین امنیت ملی و منافع ملی آنهاست. تا به حال هیچ‌گونه نظام امنیتی واقعی که بتواند از بروز تنش و جنگ جلوگیری کند، به وجود نیامده است. به عبارت دیگر، فضای منطقه‌ای وجود داشته است، اما مجموعه‌ی منطقه‌ای به سختی توانسته خود را حفظ کند. (زنجانی، ۱۳۷۵: ۱۸)

منابع

فارسی

- ۱- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۷۵)؛ ساختار نوین جامعه بین‌الملل و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز مطالعات خلیج فارس.
- ۲- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۸۷)؛ سیاست هسته‌ای در منطقه خلیج فارس، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس www.csr.ir/departments.aspx?abtid
- ۳- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)؛ دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۲۲۳ و ۲۲۴.
- ۴- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۸)؛ تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (ویژه همایش مطالعات منطقه‌ای)، سال دوم، شماره‌ی ۵.
- ۵- دولتیار، مصطفی (۱۳۷۲)؛ رژیم حقوقی تنگه‌های بین‌المللی با تأکید بر مسائل حقوقی تنگه هرمز، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۶- رنانی محسن، شریفی علیمراد، خوش‌اخلاق رحمان، دین‌محمدی مصطفی (۱۳۸۵)؛ تعیین اولویت‌های کاربرد ذخایر گازی ایران (دوره مطالعه ۱۴۱۰-۱۳۸۵)، پژوهش‌های رشد و توسعه پایدار (پژوهش‌های اقتصادی)، سال نهم، شماره‌ی ۳.
- ۷- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۹)؛ همگرایی منطقه‌ای در سیاست خارجی ایران؛ با نگاهی به آسیای جنوب غربی، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره‌ی ۵.
- ۸- سیمبر، رضا (۱۳۸۵)؛ منطقه‌گرایی و صلح‌سازی در جهان با تأکید بر خلیج فارس، فصلنامه چشم‌انداز جغرافیایی، سال اول، شماره‌ی اول.
- ۹- فرج‌اللهی، قاسم (۱۳۸۹)؛ ژئوپلتیک خلیج فارس، ایران و آمریکا، فصلنامه اسلام، سیاست و ساختار بین‌الملل، پیش شماره‌ی ۱.

- ۱۰- قاسمی فرهاد و صالحی سیدجواد (۱۳۸۶)؛ نگرشی تئوریک بر خلیج فارس و مسائل آن، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۱۱- عسگری، محمود (۱۳۸۲)؛ منطقه‌گرایی و پارادایم امنیت منطقه‌ای، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۸۷ و ۱۸۸.
- ۱۲- عالیشاه، فاطمه (۱۳۹۱)؛ بررسی اهداف بازیگران داخلی و خارجی در تحولات سوریه، سایت مجمع اتحاد دانشجویان جهان اسلام، <http://www.rohama.org/fa/content/1833>.
- ۱۳- کلارک، یان (۱۳۸۲)؛ جهانی‌شدن و نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه: فرامرز تقی‌لو، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۴- لطفیان، سعید (۱۳۸۵)؛ چالش‌های جدید امنیتی خلیج فارس: بررسی منافع مثلث ایران- آمریکا- شوروی همکاری خلیج فارس، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره‌ی ۴۸ و ۴۹.
- ۱۵- متقی، بقایی، رحیمی (۱۳۸۹)؛ بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (براساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی)، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره‌ی ۴.
- ۱۶- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸)؛ ایران کانون چند زیرسیستم منطقه‌ای، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (ویژه همایش مطالعات منطقه‌ای)، سال دوم، شماره‌ی ۵.
- ۱۷- هرسیج حسین، تویسرکانی مجتبی (۱۳۸۶)؛ امنیت مشاع در خلیج فارس، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌ی ۲۴۰.

انگلیسی

- 18- Abbas Maleki (2005) Extremism in Islamic Shiite's Faith, in Timo Hallenbury and Kelly Robins Roots, eds., Roots of Democracy and Extremism (University of Helsinki Publication).
- 19- Anthony H. Cordesman (2009) Iranian Weapons of Mass Destruction: The Broader Strategic Context (Center for Strategic and International Studies, Washington, D.C).
- 20- Barry Buzan and Ole Weaver (2003) Regions and Powers: The Structure of International Security (Cambridge University Press).
- 21- Emanuel Adler and Michael Barnett (1998) Security Communities in Theoretical Perspectives, in Security Communities (Cambridge University Press).
- 22- Emile El-Hokayem and Matteo Legrenzi (2006) The Arab Gulf States in the Shadow of the Iranian Nuclear Challenge, The Stimson Center, www.stimson.org.

- 23- F. Gregory Gause(2005) The International Politics of the Gulf, in Louise Fawcett, ed, International Relations of the Middle East (Oxford University Press)
- 24- Graham Fuller(2007) The Hizballah-Iran Connection: Model for Sunni Resistance?, The Washington Quarterly , 30(1), 139-150.
- 25- Hadley Bull(1977) The Anarchical Society (Columbia University Press).
- 26- Henner Fürtig (2007) Conflict and Cooperation in the Persian Gulf: The Interregional Order and U.S. Policy, The Middle East Journal, 61(4), 27-640.
- 27- Karen de Young (2010) Obama Redefines National Security Strategy, Looks beyond Military Might, The Washington Post
http://www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2010/05/27/AR2010052701044.html?wpisrc=nl_politics.
- 28- Kayhan Barzegar (2010) Regionalism in Iran's Foreign Policy, Iranian Review, http://www.iranreview.org/content/Documents/Regionalism_in_Iran_s_Foreign_Policy.htm
- 29- Kayhan Barzegar(2008) Iran's Foreign Policy in Post-Invasion Iraq, Middle East Policy, 15(4), 47-58.
- 30- Ken Booth and Nicholas J. Wheeler(2008) The Security Dilemma: Fear, Cooperation and Trust in World Politics, Palgrave Macmillan , New York.
- 31- Marina Ottoway(2009) Iran, the United States and the Gulf : The Elusive Regional Policy, Carnegie Papers, No105, 1-19.
- 32- Michael Ryan Kraig(2006) Forging a New Security Order for the Persian Gulf, Middle East Policy, 13(1). 84-101.
- 33- Philip Stephens(2010) Rising Powers Do Not Want to Play by the West's Rules, Financial Times, May 20, http://www.ft.com/cms/s/f9fla54e_6458-11f-8cba-00144feab49a,dwp_uuid=7c3c2bo